

یک شاخه گل آبی

خواب دیدم پروانه‌ای هستم که دعا می‌خواند، این پروانه بود که خواب می‌دید یا من؟

«رمون کنو» Raymond Queneau، نویسنده فرانسوی «گل‌های آبی» در سال ۱۹۲۹ از جنبش سوررئالیسم جدا شد و در سال ۱۹۶۰م به همراه «فرانسوا لولینونه» Franois Lellionais ریاضی‌دان، «اولیپو»^۱ «کارگاه ادبیات ممکن» را تأسیس کرد. او که به زبان‌های متعدد احاطه داشت، مصحح دایرةالمعارف بود و نیز در نسخه‌شناسی، ریشه‌شناسی، واژه‌شناسی و ... تخصص داشت، زبان را حاکم مطلق آثار خود قرار داد. کنو که از ۱۴ سالگی به مطالعه ریاضیات پرداخته بود، به شیوه‌ای طنزآمیز علم و ادبیات را به یکدیگر پیوند زد. او به طراحی، عرفان، فلسفه، نجوم، زبان‌شناسی، سینما، بوکس و ... علاقه داشت. یک دوره از آثار الکساندر کویف را ترجمه کرد و در زمینه سینما با بزرگانی چون اینگمار برگمان، لویی بونوئل، رنه کلیمان و فدریکو فلینی کار کرد. آثار او آمیزه‌ای هستند از مباحث جدی و طنزآمیز، روابط ریاضی، ساختارهای دقیق، بازی‌های زبانی، مباحث فلسفی و فرم‌های گوناگون که امکان خوانش‌های متعددی را ایجاد می‌کند و خواننده را از وضعیت انفعالی و مصرفی خود خارج می‌سازند. گفت‌وگوهای طنز یا جدی، الزام یا اختیار، الهام یا معاسبه، سخیف یا متعالی، و بسیاری دیگر از دوگانگی‌های سبک کنو، از شخصیت دوگانه خود او نشأت می‌گیرند.



نگاهی کوتاه به رمان

گل‌های آبی

نوشته رمون کنو

گردآوری و ترجمه زهره ملایی

Venus - Astronomy@yahoo.com

در فصل سوم رمان، دوک از یعنی یکی از شخصیت‌های اصلی، به دیدن کشیش می‌رود تا درباره مسایل مهمی با او صحبت کند. «آفسی فور بیروتون» یک کشیش ضربتی بوده، اگر دوک یک لگد به او می‌زد، او با دو تا جوابش را می‌داده.^۱ آغاز گفت‌وگوی این دو ظاهری فلسفی دارد اما به تدریج به زد و خورد و حتی ابتذال کشیده می‌شود.

آه سی‌فور: «دوست دارید از کدام سؤال شروع کنم؟»

اژ: از دومی.

Optime، حالا دومی چه بود؟

- الاغ کودن! سئوالات مرا فراموش کرده‌ای و می‌خواهی که دوباره تکرارشان کنم؟ هان؟ نوکر مغز نخودی؟

و دوک در ادامه حرف‌هایش یک کشیده جانانه خواباند توی گوش راست او (کشیش آه سی‌فور).

و کشیش هم بلافاصله با یک ضربه حسابی به پک و پوز دوک جوابش را داد.

دوک از در حالی که یکی از دندان‌های پیشین‌اش را تف می‌کرد بیرون گفت: خوب. حالا از هر کدام که می‌خوای، شروع کن مثلاً از اولی

مطلبی که بارت دربارهٔ بوبوروپکوشه - فلوربه می‌گوید تا حدودی در مورد این رمان هم صدق می‌کند، یعنی نه می‌توان آن را جدی گرفت و نه شوخی انگاشت و این برمی‌گردد به ماهیت دوگانه زبان که نه کاملاً حقیقی است و نه کاملاً دروغین.^۲ سفر پرماجرایی «گل‌های آبی» هم سفری است که با توسل به جادوی حقیقت‌نمای زبان و بازی‌های کلامی ممکن می‌شود، سفری خیالی در بستری تاریخی.

«گل‌های آبی»، آن‌طور که «کنو» می‌گوید: «یک الگوی داستانی است، چراکه با این اثر توجه خواننده به ساختار یک داستان و روند شکل‌گیری آن جلب شده است. دوک از در همان آغاز رمان به صراحت به این نکته اشاره می‌کند: «چنین داستانی / تاریخی»^۳، فاجعه است. داستان / تاریخی که فقط از تعدادی جناس و نابهنگامی ساخته شده است، یعنی هیچ‌گاه نمی‌توان از آن خلاص شد»^۴

گل‌های آبی، رمانی است دایرةالمعارف‌وار، جارویی که از هر گوشه‌ای چیزی جمع کرده و در خود گنجانده، اثری که ما را به یاد کارهای رایبله و جویس می‌اندازد.

شخصیت‌های اصلی رمان یعنی «دوک اژ» Duc d'Auge^۵ و سیدرولن Cid rolin با ایجاد دو مسیر روایی متفاوت، به تکثیر فرم‌های رمان کمک می‌کنند. هر دو شخصیت کارهایی را که دیگری انجام داده، در خواب می‌بینند. هر دو سه دختر و داماد دارند و همسر خود را از دست داده‌اند، هر دو عرق رازیانه^۶ می‌نوشند، پرخور هستند یک اسم کوچک دارند. اما «اژ» شوالیه‌ای قرون وسطایی است و سیدرولن شخصیتی معاصر. کدام شخصیت واقعی است و کدام یک خیالی یا این که اصلاً این دو، شخصیت متمایز هستند یا دو جنبه متفاوت از روحی واحد، یا کدام یک خودآگاه ذهن و دیگری ناخودآگاه است، یا کدام به منزله فضا و دیگری زمان است یا این‌که شخصیت‌ها همزاد یکدیگرند یا تنها با شخصیتی شیذوفرنیک سرو کار داریم (هم سیدرولن و هم اژ با خود حرف می‌زنند و با صداهای نامعلومی را می‌شنوند که با آن‌ها سخن می‌گویند مثلاً سیدرولن می‌شنود که این چیزی نیست که مانع چرت بعدازظهر او شود و یا اظهار نظرهای دیگر در مورد افکارش.)

یا این‌که «اژ» ego (من) و سیدرولن Id (نهاد) است و ... تا پایان مبهم باقی

می‌ماند. دوک «اژ»، شوالیه‌ای تندخو، پرشور و دوست داشتنی است که دست بزن خوبی هم دارد:

بعد بدون هیچ دلیل خاصی پست دیده‌بانی خود را ترک کرد تا به طبقات پایینی برود و به عادت خود که زدن بود، جامه عمل بپوشاند. او اصلاً همسرش را کتک نزد، چون او مرده بود، اما هر سه دخترش را زد، چند تا نوکر و کلفت چند تا فرش، چند تکه آهن گداخته، اردو و چند تاسکه زد، آخر از همه هم زد به پهلوهای خودش.^۷

«اژ» مدام در حرکت و تکاپو است، شخصیتی «کنو»وار دارد، تشنه دانستن و کنجکاو است، درست عکس سیدرولن. سیدرولن یا همزاد معاصر «اژ» روی یک کرجی ثابت زندگی می‌کند و تقریباً هیچ کاری انجام نمی‌دهد و همیشه بهانه‌ای برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت‌ها دارد. او بیشتر وقت خود را صرف چرت زدن روی عرشه می‌کند، چون خواب برای او بهترین سینما است. و اما رمان با توصیف صحنه‌ای از دید دوک «اژ» و به سال ۱۲۶۴ میلادی آغاز می‌شود.

«بیست و پنج سپتامبر سال یک^۸ و دویست و شصت و چهار، صبح کلهٔ سحر، دوک اژ، از برج قلعهٔ خود بالا رفت، تا از آن‌جا یک خرده هم که شده، اوضاع تاریخی / داستانی را که تا حدودی مبهم بود بررسی کند. هنوز هم بقایای گذشته به طور نامنظم، این‌جا و آن‌جا پراکنده بود. دو «هون»^۹، کنار آبراه مجاور چادر می‌زدند و در فاصله‌ای نه چندان زیاد از آن‌ها، یک نفر از اهالی گل^{۱۰}، شاید هم یک ادوتن^{۱۱}، پاهای خودش را بی‌محیا در آب یخ جاری فرو می‌کرد. سایه‌های شل و وارفته رومی‌های خسته^{۱۲}، سازازن‌های کورنت^{۱۳}، فرانک‌های باستان^{۱۴} و آن‌های تنها، در افق ظاهر می‌شد. چند نرمن «شراب» گالوا می‌نوشیدند.

دوک اژ آه کشید ولی با همان وسواس قبلی به بررسی این اتفاقات کهنه پرداخت. هون‌ها، استیک تاتاری درست می‌کردند، مرد اهل گل سیگار جیتان^{۱۵} می‌کشید، رومی‌ها طرح یونانی می‌کشیدند^{۱۶}، سازازن‌ها چاودار درو می‌کردند^{۱۷}. فرانک‌ها به دنبال زمین^{۱۸} می‌گشتند و آن‌ها پنج آریایی را زیر نظر داشتند. نرمن‌ها کالوا می‌نوشیدند. دوک اژ خطاب به دوک اژ گفت: «چنین تاریخی فاجعه است. تاریخی که فقط از تعدادی جناس و نابهنگامی^{۱۹} ساخته شده است، یعنی هیچ‌گاه نمی‌توان از آن خلاص شد»^{۲۰}

دوک اژ، پس از بررسی اوضاع تاریخی، آن‌هم از فراز برج قلعهٔ خود، برای بازدید از کار ساخت کلیسای نتردام، عازم پایتخت می‌شود^{۲۱}. در بین راه، سوار بر اسب^{۲۲}، به خواب می‌رود، به محض این‌که او به خواب می‌رود، به سال ۱۹۶۴ می‌رسیم و با سیدرولن آشنا می‌شویم. ... (دوک اژ) به خواب رفت. او (دوک اژ) یا سیدرولن؟ در یک کرجی که در شهری بزرگ به اسکله بسته شده بود، زندگی می‌کرد و سیدرولن نام داشت، در این‌جا لبهام ضمیر II یا «او» به جابه‌جایی نامحسوس روایت کمک می‌کند. «سیدرولن» به یاد می‌آورد که در خواب سوار اسب بوده، حال آن‌که هیچ‌گاه سوار اسب نشده، حتی دوچرخه هم سوار نشده، خوابش را هم ندیده و حالا متحیر است که سوار بر اسب کجا می‌رفته و چرا سوار اسب بوده، بعد از این‌که به خواب می‌رود، دوباره به سال ۱۲۶۴ بازمی‌گردیم، دوک اژ از خواب می‌پرد، در حالی که به دروازه‌های پایتخت رسیده‌اند و او هم از این‌که خواب دیده در یک کرجی زندگی می‌کند و حتی نامش «سیدرولن» بوده اظهار شگفتی می‌کند. هنگامی که در فصل سوم اژ به بحث دربارهٔ رویا،

می‌پردازد، نظر کشیش را که همه رویاها را به دو دسته الهی و شیطانی تقسیم می‌کند، زیر سوال می‌برد. کشیش معتقد است، رویاهایی که در آن‌ها، آسمان، فرشته و یا پرنده‌گانی که روز پرواز می‌کنند ببینیم، خواب الهی است و اگر خواب پرنده‌گان شبانگاهی، آتش، و ... را ببینیم، خواب شیطانی است. حال آن‌که، رؤیای آژ، کرجی، رود و ... به هیچ کدام از این گروه‌ها تعلق ندارد. جالب این‌که آژ برای چیزهایی که در خواب دیده و اسمشان را نمی‌دانسته، واژه ساخته، یعنی واژگان کرجی، دستمال و چرت را با قوانین اشتقاق و ریشه‌شناسی و به قول خودش با علم واژه با طرح این‌که آیا اتومبیل هم شیطانی است یا الهی، کشیش را به چالش فرا می‌خواند. اما او نمی‌داند اتومبیل چیست و دوک در پاسخ می‌گوید: آن‌ها، جانوران زنده و جیغ جیغویی هستند که در واقع با پاهای گردشان حرکت می‌کنند. هیچ غذای جامدی نمی‌خورند و فقط نفت می‌نوشند.

اما دوک و همراهانش پس از رسیدن به پایتخت به یک مهمانخانه می‌روند و باز هم دوک پس از صرف غذایی سنگین به خواب فرو می‌رود و سیدرولن با صدای دو گردشگر که راه خود را گم کرده‌اند، از خواب می‌پرد، وقتی دوباره می‌خوابد، فصل نخست پایان می‌یابد و تا آخر زمان روایت بین این دو شخصیت در نوسان است. بخش قابل توجهی از رمان را دیالوگ‌ها تشکیل می‌دهند و کمتر با توصیف مواجه می‌شویم. شخصیت‌ها مثل سایه هستند، حرکت می‌کنند، حرف می‌زنند و عمل می‌کنند بدون این‌که چهره مشخصی داشته باشند.

زمان رمان را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد، یکی زمان سیدرولن که سال ۱۹۶۴ است و دیگری زمان دوک آژ که زمانی صعودی است و از فرمول ساده $T = 175$ تبعیت می‌کند. یعنی در هر دوره زمانی، یکصد و هفتاد و پنج سال جهش زمانی داریم تا سرانجام پس از چهار دوره یعنی پس از طی $(4 \times 175 = 700)$ سال و در فصل پنجم زمانی به زمان معاصر یعنی سال ۱۹۶۴ می‌رسیم و در این نقطه تلاقی زمانی دو شخصیت اصلی یکدیگر را ملاقات می‌کنند. جی، دالیو. دان، در کتاب «آزمایش زمان» چنین می‌گوید: «رؤیاهای ما هم از گذشته تغذیه می‌شوند و هم از وقایع آینده»^{۳۱}. او در این کتاب، نظریه زمان

متوالی Serial Time را مطرح می‌کند. به عقیده او آگاهی در خارج از فضا - زمان قرار دارد، پس می‌تواند آزادانه بر فضا - زمان اشراف داشته باشد، تکه‌ای از آن‌جا و تکه‌ای از این‌جا بردارد و رویلایش را به آن‌ها ببافد و به علاوه اگر این آگاهی در آینده فضا - زمان فیزیکی آن طور که هست چیز ناخوشایندی کشف کند می‌تواند این فضا - زمان را تغییر دهد و شمایی که در نهایت قرار گرفته‌اید و ناظر هستید، همیشه خارج از دنیایی قرار دارید که می‌توانید از آن یک تصویر ذهنی مبهم برای خود بسازید. آیا این‌جا هم با چنین ناظری سرو کار داریم؟ ناظری که با دیدی مشرف بر فضا - زمان، به روایت می‌پردازد؟

بار دیگر نگاهی به صفحه اول رمان بیندازیم، با گشایش رمان و مشاهده اوضاع از فراز بلندترین برج قلعه غرق حیرت می‌شویم، چرا که آژ، می‌تواند اقوام گوناگونی را که در ادوار گوناگون سرزمین گل را مورد تاخت و تاز خود قرار داده‌اند، همزمان در کنار هم ببیند. جایگاه قلعه او، منطقه‌ای در جنوب شرقی فراتسه است، یعنی «لارش»، همان مکانی که معمولاً اقوام مهاجم با عبور از آن وارد این سرزمین می‌شده‌اند. گویا نویسنده با برگزیدن این موقعیت جغرافیایی و این مکان ثابت، به مرور ادوار گوناگون تاریخی پرداخته و بر روی بوم مکانی ثابت، تکه‌هایی از گذشته را کنار هم چیده و یک کلاژ زمانی پدید آورده، مشابه آن‌چه در تابلوی شبانگاهی آسمان پیش روی ما است.

یا شاید هم تنها واقعیت موجود، انفجار سیل جناس و تلمیح و بازی زبانی است که از همان صفحه اول بر سر خواننده باریدن می‌گیرد. خود «دکوه» می‌گوید: «در گل‌های آبی» توجه خود را بر شخصیتی متمركز کرده‌ام که در زمان به عقب برمی‌گردد و فرد دیگری که از گذشته خود حرکت می‌کند و به زمان معاصر می‌پیوندد، شخصیت تاریخی من که در قرن سیزدهم، با او آشنا می‌شویم هر 175 سال یک بار سر و کله‌اش پیدا می‌شود تا این‌که بالاخره در فصل پایانی، شخصیت‌های اصلی یکدیگر را ملاقات می‌کنند»^{۳۲}. او در ادامه به مثالی چینی اشاره می‌کند، فیلسوفی که نمی‌داند خود، خواب پروانه‌ای را دیده یا پروانه خواب دیده که فیلسوف است، و همین نکته را درباره شخصیت‌های رمان هم مطرح





برای لذت بردن
از گل‌های آبی، باید
قواعد بازی را پذیرفت و در آن
شرکت کرد. به هیچ وجه نباید انتظار حقیقت‌نمایی
داشت یا به چیزی اعتماد کرد. «کنو» خواننده‌ای می‌خواهد
که در عین هوشیاری و توجه به ظرافت‌های رمان
بازی‌ها، محاسبات و ... ساختگی بودن
رمان را بپذیرد و از طنزها
پارودی‌ها، تکرارهای کمیک
جناس‌ها و ...
لذت ببرد.

«کنو» می‌گوید که هر دو اسم کوچک او و نیز نام خانوادگی او هفت حرف دارند و
 3×7 یا $7 + 7 + 7 = 21$

و او متولد ۲۱ فوریه است. حتی کرجی سیدرولن هم در قطعه شماره ۲۱ بلوار
قرار دارد.

از سوی دیگر، بارها به عدد ۱۳ برمی‌خوریم، چون سال تولد کنو سال ۱۹۰۳ است
و $13 = 3 + 9 + 1$ بنا بر این دوک اژ باید هر بار ۱۷۵ سال $(1 + 7 + 5)$
(۱۳) چشم داشته باشد.

تاریخ آغازین رمان یعنی سال ۱۲۶۴ نیز به عدد ۱۳ ختم
می‌شود. $1 + 2 + 6 + 4 = 13$

اگر حرف اول اسامی شخصیت‌های رمان را کنار هم بچینیم به واژه «La
Balance» تعادل و توازن، می‌رسیم، توازنی ریاضی‌وار که در جای جای رمان به
چشم می‌خورد.

از دیگر عناصر بیوگرافیک می‌توان به ارجاعات گوناگون به نرماندی یعنی
زادگاه کنو اشاره کرد. «اژه» نام دره‌ای است در نرماندی و جایی که در آن شراب
«کالوا» تولید می‌شود. شرابی که در همان صفحه اول رمان، دوبار خودنمایی
می‌کند:

نام دیگر سیدرولن یعنی Magloire در اصل مارک نوعی «کالوا» است (نام
سیدرولن هم بی‌ارتباط با Cidre یا نوعی شراب سیب نیست، در ضمن «Ma
gloire» را می‌توان به افتخار من هم ترجمه کرد).

می‌کند، آیا این دوک اژ است که خواب می‌بیند سیدرولن است؟ آیا او خواب
آینده را می‌بیند؟ یا عکس این قضیه است؟

برای لذت بردن از «گل‌های آبی»، باید قواعد بازی را پذیرفت و در آن شرکت
کرد. به هیچ وجه نباید انتظار حقیقت‌نمایی داشت یا به چیزی اعتماد کرد. «کنو»
خواننده‌ای می‌خواهد که در عین هوشیاری و توجه به ظرافت‌های رمان، بازی‌ها،
محاسبات و ... ساختگی بودن رمان را بپذیرد و از طنزها، پارودی‌ها، تکرارهای
کمیک، جناس‌ها و ... لذت ببرد.

«گل‌های آبی» را باید با صدای بلند خواند تا انعکاس دوگانه عبارات و واژه‌ها
شنیده شود. باید تک تک معانی رایج یا دور از ذهن واژه‌ها، ریشه لغات، آوانگاری
و حتی به معنای یک کلمه در زبان‌های دیگر توجه کرد، به این قطعه توجه کنید:
«موسکایو، نوکر وفادار او (دوک اژ)، زیر پاهایش، روی کپه‌ای از کاه
خوابیده بود و چند تا سگ که اسم همه آن‌ها: تایی‌ا (Taiou)، تایی یو
(Taiou)، تاییو (Thallaut) و ... بود، احاطه‌اش کرده بودند».

در آثار «کنو»، عناصر بیوگرافیک بسیاری دیده می‌شود، عنصری که
مستقیماً یا با محاسبات ریاضی به زندگی، نام، مکان و تاریخ تولد نویسنده مربوط
می‌شوند. روز تولد کنو بیست و یک فوریه است، بنابراین در فصل دوم گل‌های
آبی می‌خوانیم که «امروز ۲۱ ماه است»، تعداد فصل‌های گل‌های آبی ۲۱ فصل
است و در فصل نه به تاریخ انتشار دون کیشوت، یعنی سال ۱۶۱۴ اشاره می‌شود،
زیرا از مجموع ارقام این عدد به ۲۱ می‌رسیم. $16 + 1 + 4 = 21$



خود کتو می‌گوید که گل‌های آبی بودن
یعنی احساساتی بودن، در ضمن گل آبی به عرق رازیانه
این نویسنده اشتها آور و مورد علاقه شخصیت‌های رمان، اشاره دارد
گل آبی در اشعار نوالیس سمبل شعر است و در ادبیات آلمان نشانه گل
کوچک و آبی رنگ «فراموش مکن» است که خود سمبل رؤیا محسوب می‌شود
Blau (آبی) در زبان آلمانی به معنی «مست» نیز هست

در اسامی انتخابی «کتو» به طنزی خاص برمی‌خوریم، اسامی مذکر با افزودن یک
(e) صورت مونث گرفته‌اند مثل اسامی Sigismond, Bertrand به همین
ترتیب با حذف (e) از انتهای اسامی دخترانه Lucette, Youlande، اسامی مذکر
ساخته شده.

زبان کتو، زبانی ابداعی است، زبانی پر از واژه‌های ساختگی، واژه‌های کهن و
مطروبه ترکیبی از زبان‌های گوناگون و لهجه‌های مختلف، زبان متعالی و عالمانه
در کنار زبان عامیانه کوچک و بازاری و ...

زبان و سبک «کتو» یادآور «فرانسوا رابله» (1494 - 1559) است، وی که
شاعر، پزشک، منتقد و نویسنده پیشارنسانس فرانسه و صاحب آثاری چون
«گارگانتوا» و «پانتاگروئل» بود، زبان خاص خود را داشت، زبانی طنزآلود،
ساختگی و گزنده و نیشدار که به ضدیت با عقاید متحجرانه عصر خود
می‌پرداخت. لحن بورلسک «کتو» و شخصیت قرون وسطایی او، یعنی دوک آژ
پرشور و پرخور، که بی‌شبهت به گارگانتوا نیست، بیشتر این دو نویسنده را به
هم نزدیک می‌کند. «رابله» خواننده‌های را می‌بسنید که دقیق، موشکاف و کنجکاو
باشد و یا به قول خودش حریص به مغز استخوان. مثل یک سگ که شامه تیزی
دارد عمل کند، جست و جو کند، استخوان را بیابد و مغز آن را بمکد.

شاید خواننده ایده‌آل «کتو» هم باید این‌گونه باشد تا بتواند به تمام سطوح و
لایه‌های رمان راه پیدا کند. نویسنده دیگری که نمی‌توان تأثیر او را بر رمان
نادیده انگاشت، گوستاو فلوربر است. کتو می‌گوید: من خود بووارو پیکوشه هستم.
او با سرمشق قرار دادن رمان ناتمام «بوواروپیکوشه» دست به نگارش گل‌های آبی
می‌زند «بووارو» و «پیکوشه» در تمام مدت زندگی خویش به نسخه‌برداری اطلاعات
و متون مختلف مشغولند. «بوواروپیکوشه» کتابی است درباره هیچ. همان همه و
هیچ، نوعی تمسخر دایره‌المعارف. اگر «مالارمه» کتاب آینده را نوشت تا تمام
کتاب‌ها را درخود بگنجانند و «فلوربر» «بوواروپیکوشه» را نوشت تا دیگر کسی جرأت
نوشتن نکند، «کتو» در فعالیتی «اولیپویی» کتابی نوشت تا پایان‌پذیری و
محدودیت زبان را انکار کند.

«پاک ژونه»^{۲۲} با ذکر اسطوره ابوالهول و ماجرای اودیپ، اذعان می‌دارد که
آن‌چه دیروز موجب نابودی ابوالهول شده امروز می‌تواند، موجب نابودی تبادل و
گفت و گو شود. و این عامل که باعث شده ابوالهول خود را از فراز صخره‌ها به زیر
افکند، چیزی نبود، جز پاسخ صحیح، پاسخی که اودیپ به معمای او داد، باعث
مرگ پرسشگر، مرگ پرسش و پایان گفت‌وگو شد. این قطعیت و وجود باغ یکه و
معین بود که این نتایج را به همراه داشت. حال اگر پاسخ یکه و منحصر به فردی
برای پرسش نباشد، امکان وجود پاسخ‌های متعدد هست و این یعنی تکثر فرم و
نه اصالت فرم. اساس نظری الزام اولیپویی نیز همین است، الزامی اختیاری و
کشف فرم‌های گوناگون و امکانات بالقوه.

وقتی که آفرینش هنری بر مبنای تفزل نباشد و بر پایه یک الزام صورت
گیرد، دیگر تفاوت چندانی بین رمان و شعر وجود نخواهد داشت پس می‌توان با
موقعیت‌ها و یا شخصیت‌ها هم قافیه‌پردازی کرد. «گل‌های آبی» هم زمانی
قافیه‌دار است که در قالب «سونه» نگاشته شده و هر فصل زمانی رمان به منزله
یک بند شعری است.

از دید «اولیپو» ادبیات واقعاً الهامی نیست، حتی در تراژدی کلاسیک هم
محاسبه و الزام وجود دارد.

الزام در فرم (قالب الکساندرن و تناوب قافیه‌های مذکر و مونث) الزام
ساختاری (۵ پرده و وحدت‌های سه گانه) الزام در منابع الهام، الزام کنها (آداب
دانایی). کار «اولیپو» کار یک زیبا بین Kaleidoscope است که از کنار هم چیدن یا
حتی تجزیه و فروپاشی عناصر زبان شکل‌هایی نو و زیبا خلق می‌کند.

«کتو» به حدی از تلمیح و نقل قول استفاده می‌کند که وقتی در سال ۱۹۱۴
مطلبی را به یکی از نشریات می‌فرستد با این پاسخ روبه‌رو می‌شود: ما مطالب
تقلیدی چاپ نمی‌کنیم.

اولین صفحه رمان، ما را به یاد صفحه‌ای از «آخرین بنی سراج» اثر «شاتو
بریان» می‌اندازد. و شاید هم «پرورش احساساتی» فلوربر. در این اثر، نشانه‌هایی از
حماسه‌هایی چون حماسه گیل‌گمش، قصه‌هایی چون ریش آبی و اساطیری چون
ماجرای یونس، افسانه آفرینش و کشتی نوح اشاره شده است. در پایان، کرجی
پس از باران‌های سیل آسا و توفان‌های سهمگین بر آرزای جدید پهلو می‌گیرد و
آب‌ها فروکش می‌کنند. پایان رمان بر سطورهای بی‌زمان منطبق می‌شود و یک
بار دیگر گل‌های آبی از میان گل و لای سربرمی‌آوردند. همان طور که کبوتر با
شاخه‌ای از زیتون بازگشت و نوید آرامش و صلح داد. هراکلیت می‌گوید: جهان‌ها
پس از مرگ به آب بدل می‌شوند و آب پس از مرگ به خاک. و اما از خاک آب
زاییده می‌شود و از آب جان، آب در سراسر رمان و به اشکال گوناگون حضور
دارد و دست آخر نقش اصلی خود را به عنوان عامل تطهیر کننده و نیز نماد
زندگی به دست می‌آورد. آب جاری زیر کرجی، اندیشه‌های فلسفی را زنده
می‌کند، آبی که گرچه زلال نیست، اما راکد نیست. همین آب هنگامی که با خاک
آمیخته می‌شود، زمینه رویش گل‌های آبی را فراهم می‌کند. گل‌ها از گل
می‌رویند و گل‌ها پس از تجزیه به گل می‌پیوندند. برخی رویش گل‌های آبی را در
پایان رمان، نماد امید و زندگی دوباره دانسته‌اند. خود کتو می‌گوید که گل‌های
آبی بودن یعنی احساساتی بودن، در ضمن گل آبی به عرق رازیانه، این نویسنده
اشتها آور و مورد علاقه شخصیت‌های رمان، اشاره دارد. گل آبی در اشعار نوالیس
سمبل شعر است و در ادبیات آلمان نشانه گل کوچک و آبی رنگ «فراموش مکن»
است که خود سمبل رؤیا محسوب می‌شود. Blau (آبی) در زبان آلمانی به معنی
«مست» نیز هست.

۶. L'essence de fenouil، عرقی با خاصیت امشها آور که از گل‌های مطر و زرد رنگ رازیانه گرفته می‌شود. دانه و ریشه خوراکی دارد، در طب کاربرد دارد. این نوشیدنی جزء واژه‌های بسامدی رمان است مثل سایر نوشیدنی‌ها.

۷. یعنی که «کنو» یا آن از دوران قرون وسطی سخن می‌گوید، یعنی ناهمگون است و گاهی یعنی امروزی به خود می‌گوید، مثل همین شیوه اشاره به تاریخ که باید می‌شد سال یک هزار و ... و یا عبارت یک خرده هم که شده و ...

۸. حضور «دوهون» واقعی نیست و بازی با ۲ واژه (یک) deux, une (دو) است، زیرا تلفظ Hum (هون) و une یکی است.

۹. گُل / Goule / نام فرانسه باستان (در زبان رومی) که پس از اشغال آن توسط فرانک‌های ژرمن به فرانسه تبدیل شد.

۱۰. Eduen به مردم گُل ملتیدک که خود بخشی بود از سرزمین گُل، اطلاق می‌شود.

۱۱. بین واژه رومی و خسته، تضاد وجود دارد، چون در زبان فرانسه کار و فعالیت رومی کنایه از کاری است که با زرتنگی، سرعت و چابکی انجام شود.

۱۲. در قرون وسطی به مسلمانان شرق، اسپانیا و آفریقا، سارازن گفته می‌شد. سارازن در فرانسه به معنی گندم سیاه هم هست. در این‌جا گفته شده سارازن‌های Corinth، چون می‌توان عبارت را این‌گونه خواند ga raisins de corinth که به ناحیه‌ای در یونان اشاره دارد که در آن rasin انگوری خاص پرورش داده می‌شود.

۱۳. فرانک‌ها مردمی ژرمن که اصل آن‌ها را از بالتیک دانسته‌اند و نام فرانسه از آن‌ها گرفته شده.

۱۴. مرد اهل گل (Gaulois) را می‌توان نام نوعی سیگار فرانسوی انگاشت چرا که در کنار Gitane که آن هم نوعی سیگار است آمده و جالب این‌که Gaulois سیگاری جدید است و در آن زمان این سیگار از کجا آمده معلوم نیست؟ Gitan به معنی کولی هم هست.

۱۵. ۱۶. ۱۷. بین رومی و یونانی (سیبک‌های رومی و یونانی) سارازن (گندم سیاه)، چاودار و درو کردن، فرانک و Sou، نوعی مراعات و نظیر وجود دارد. در ضمن Sou (زمین)، معنایی دیگر هم دارد، و آن واحد پول فرانسوی و معادل یک صدم فرانک قدیم است. بنابراین بین فرانک (به معنی واحد پول) و نیز «سو» هم مراعات و نظیر هست. این جمله یعنی این‌که فرانک‌ها به دنبال سو می‌گردند، کنایه از خساست «فرانک‌ها» است.

۱۸. Anachronisme

۱۹. ساخت کلیسای نتردام، واقعه‌ای تاریخی و خاص آن دوران است. در هر دوره زمانی به اتفاقات تاریخی آن عصر اشاره می‌شود و این تصور کاذب را ایجاد می‌کند که رمان، تاریخی است.

۲۰. اسیبی و رواج و هم نام خطیب مشهور یونانی «دموستن» Demosthene است. استفان Stephane در نقطه مقابل دموستن یا استن قرار دارد و اسیبی است کم حرف و محتاط. حیوانات سخن‌گو از مباحث اصلی رمان در فصل سوم هستند.

۲۱. هندسه، نسبیست، بعد چهارم، رودلف راکر، یوسف امیر آرجمند، تهران، انجمن فیزیک ایران، ۱۳۷۴.

۲۲. از مؤخره Blue Flowers ترجمه Barbara Wright.

۲۳. "Jacques Jouet" از اعضای «اولیو»، مترولوگ (سنجه شناس) با آثاری چون «پایان‌ها»، «جلسه‌ای در باب نظافت» و ... برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به Magazine Littéraire

mai 2001 و NÉ 398

۲۴. Sonnet: یکی از قالب‌های شعری رایج فرانسه که از چهارده بیت تشکیل شده است.

Ma Vie en Chiffres ۲۵

چنان‌که همه چیز در جهان داستان، افسانه‌ها، رؤیاهای و خیال‌ها و واقعیت‌ها غوطه‌ور است. رنگ آبی به قصه‌های عامیانه Contes Bleus، خون آبی (کنایه از نژاد والا و نجیب زادگی)، ریش آبی و ... اشاره دارد. عبارت گل‌های آبی Fleurs Bleus از دو کلمه پنج حرفی تشکیل شده، تعداد فصل‌های زمانی رمانی یا دوره‌های تاریخی آن، پنج دوره است، و در فصل‌های 5 + 5 + 5 + 5 + 5 شاهد باران‌های سیل‌آسا هستیم و باز در فصل پنجم زمانی است که از و سیدرولن یکدیگر را می‌بینند.

گل‌های آبی به مثابه گل‌های چینی است که گلبرگ‌های آن با قرار گرفتن ساقه در آب از هم باز می‌شوند، یعنی برای شکوفایی و استشمام عطر گل‌های آن باید زمینه لازم را فراهم کرد، تا بتوان به عطر گل‌های ساختگی کتو و دسته گل علم بیان پی برد. «گل‌های آبی» اثری است چند لایه که هر طول موجی تنها از یکی از لایه‌های فیلتر مانند آن عبور می‌کند.

گل‌های آبی، یک کتابچه معما است، یک دایرةالمعارف رنگارنگ که «آن ماری ژاتون» آن را سفری تا انتهای لجنه نامیده است.

«کنو» زمانی تصمیم داشت در یک داستان، زندگی خود را به تصویر بکشد^{۲۵} آن هم در قالب ارقام، اما این کار را که تا مرز تهوع پیش رفته بود، رها کرد.

آیا گل‌های آبی، تلاشی است برای خلق اثری بی‌پایان و زیبا؟ و آیا واقعاً گل‌های آبی اثری است جذاب و دوست داشتنی یا کاری است ملال آور و گیج کننده؟ □

پی نوشت:

۱. Oulipo یا Ouvroir de Littérature Potentielle به نظر می‌رسد واژه Ouvroir از مصدر Ouvrir: ساختن، روی چیزی کار کردن و ... گرفته شده باشد، نه از مصدر (Ouvrir): باز کردن، گشودن (در مقدمه گل‌های آبی در توضیح Ouvroir می‌خوانیم: Lieu Ou l'on oeuvre) یعنی جایی که در آن کار یا اثری خلق می‌شود. لازم به ذکر است که مصدر Oeuvrer نیز به معنی کار کردن است. این واژه در انگلیسی به Work shop ترجمه شده است. امروز پس از گذشت حدود ۴۴ سال از تأسیس اولین ou - x - po یعنی همان اولیو، عنوان گروه نیز درگیر همان تکثیر اولیویی شده است، به طوری که شاهد تولد گروه‌ها و جنبش‌هایی چون ou - hi - po (کارگاه تاریخی ممکن (بالقوه)) یا ou - po - po (کارگاه پلیسی ممکن) یا ou - peinpo (کارگاه نقاشی ممکن) که حدود ۴۰ سال از تولد آن می‌گذرد. اکنون، اولیو، در سراسر دنیا، اعضای گوناگونی دارد از جمله نخستین اعضای اولیو می‌توان به ایتالوکالوینو، ژژپرک، هری مانیوس امریکایی، ژاک رویو و ... اشاره کرد.م

2 - Les fleurs bleus, Queneau, Raymond, Édition Gallimard, 1965, 1999 (Pour

l'accompagnement pédagogique.

۳. نگاه کنید به مصاحبه «بارت»، با عنوان "La crise de la vérité".

(In Magazine littéraire n 108, Janvier 1976).

۴. واژه histoire در فرانسه هم به معنای تاریخ است و هم داستان و «کنو» از این ویژگی سود جسته تا رمان را دچار ابهام کند و هم تاریخ و هم داستان را به چالش فراخواند.

۵. دوک از، عنوانی بورلسک است. از به معنی آخر حیوانات است که با لقب Duc دوک ناهمخوانی دارد. در ضمن از نام دره‌ای است در نرماندی.